

موضوع: سوره حمد

عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه ۲۰

مدت زمان: ۳۳,۳۳ دقیقه اندازه نسخه کم حجم: ۳,۸۳ MB دانلود اندازه نسخه پر

حجم: ۷,۶۷ MB دانلود

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم

مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين

اسرار تقديم «اياك» بر «نعبد» ﴿*﴾

هـ. هماهنگی تشریع با تکوین مقتضی تقديم اياك

در این آیه ُ مبارکه ُ ﴿*﴾ «اياك نعبد و اياك نستعين» ﴿*﴾ (۱) وجوهی در تقديم «اياك» بر «نعبد» ذکر

شده یکی از آن وجوه این است که در خطاب یک متکلم است و یک خطاب است و یک مخاطب و

این سه امر ارکان اولیه یک مخاطبه‌اند. گاهی متکلم مهم است، خطاب و مخاطب فرع است، گاهی

مخاطب اصل است، متکلم و خطاب فرع‌اند. گاهی در عرض هم‌اند. در خطابات عادی متکلم و خطاب

و مخاطب در عرض هم‌اند مثل دو انسانی که در عرض هم‌اند و با یکدیگر گفتگو می‌کنند. گاهی

متکلم اشرف است و خطاب و مخاطب فرعند، گاهی مخاطب اشرف است، خطاب و متکلم فرعند. در

این خطاب اعتباری و تشریعی که عبد نسبت به مولی خطابی دارد که می‌گوید * «ایاک نعبد» * (۲) عبد متکلم است و خدای سبحان مخاطب است و این تأدب و بندگی خطاب چون مخاطب اصل است و خطاب و متکلم فرع‌اند او مخاطب را باید قبلاً ذکر بکند برای این که حرمت اصالتش محفوظ باشد حرمت اصالت مخاطب در این خطابه‌های اعتباری دو نکته ادبی است که ما «ایاک» را مقدم بر «نعبد» ذکر بکنیم ولی درخصوص مقام، اصالت مخاطب یک ریشهٔ تکوینی دارد گاهی ما در محاورات برای اینکه حرمت یک شخص را حفظ بکنیم به او احترام بکنیم اسم او را اول ذکر می‌کنیم این یک احترام قرار دادی است یک وقت این خطابات ما که خطابات تشریعی و اعتباری است محصول یک خطاب تکوینی است چه در آن خطاب تکوینی متکلم اصل است و خطاب و مخاطب فرع. بیان ذلک این است که در خطابه‌های اعتباری اول متکلم است بعد خطاب و مخاطب به وسیله این خطاب متصف می‌شود به عنوان مخاطب بودن ولی در خطابه‌های تکوینی اول متکلم است بعد خطاب است بعد مخاطب پیدا می‌شود وقتی خدای سبحان کار خود را تشریع می‌کند می‌فرماید: * «انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون» * (۳)؛ امر خدا آن است که اگر خواست چیزی را ایجاد کند به او می‌گوید (کن) او هم (یکون و یوجد) می‌شود. در خطاب تکوینی متکلم اصل است. بعد خطاب بعد مخاطب پیدا می‌شود. که مخاطب فرع بر خطاب است. یکون یعنی یوجد فرع بر کن یعنی «محقق باش» خواهد بود، اول خطاب است بعد مخاطب پیدا می‌شود در خطابه‌های تکوینی متکلم با آن خطابش مخاطب می‌افریند، اینطور نیست که یک مخاطبی قبلاً موجود باشد آنگاه خدای سبحان به این مخاطب موجود بگوید: «کن» بلکه با همین «کن» که ایجاد است، مخاطب یافت می‌شود فتحصل چه در خطاب اعتباری خطاب فرع بر مخاطب است و در خطاب تکوینی مخاطب فرع بر خطاب اگر مخاطب فرع بر خطاب است. پس کن که همان افرینش و ایجاد است قبل از یکون که همان وجود

مخاطب است خواهد بود، اگر این خطابات اعتباری ما در نماز و مانند آن یک ریشه تکوینی دارد اول خدای سبحان ما را مخاطب قرار داد که خطاب او اصل بود و ما طبق خطاب او آفریده شدیم پس او اصل است و هستی ما فرع حالا اگر نوبت به یکن رسید که اگر او یکن خواست با آمر سخن بگوید وقتی خدا امر خود را تشریح می کند می فرماید: * «انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون» * (۴) حالا امر کرد به كن و زيد ایجاد می شود حالا اگر زيد خواست با خدای خود سخن بگوید چگونه سخن بگوید بگوید من با تو حرف میزنم یا بگوید تو مخاطب منی چه جور بگوید، بگوید «اعبدك» یا بگوید «ایاک اعبد» بگوید من با تو حرف میزنم یا بگوید تو مخاطب منی. از کجا شروع بکند از خدا شروع بکند، یا از خود شروع بکند. بگوید من با تو حرف میزنم یا بگوید تو مخاطب منی، وقتی آن ریشه تکوینی تحلیل شد اول متکلم بود، بعد خطاب بود بعد مخاطب * «انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون» * (۵)، پس كن مقدم بر یکن است، دستور ایجاد مقدم بر وجود زيد است، اگر زیدی با دستور خدا موجود شد خواست با خدا سخن بگوید، از این یکن باید شروع بکند به كن برسد و به آمر برسد یا اول باید نام شریف آمر را ببرد بگوید تو مخاطب منی اگر گفته می شود * «ایاک نعبد» * (۶) برای اینکه آن آمر مخاطب است و در خطاب اعتباری متکلم و این خطاب فرع بر وجود آن مخاطبند که او آمر بود و با خطاب تکوینی زيد و امثال زيد را ایجاد کرد بنابر این ادب تشریح اقتضاء می کند که به روال تکوین سخن بگوئیم، بگوئیم * «ایاک نعبد» * (۷) و گذشته از آنکه ادب اقتضای این را دارد.

و . توفیق عبادت از خداست

در همین مسئله عبادت هم تا از ناحیه خدای سبحان فیضی نصیب انسان نشود انسان توان عبادت را هم ندارد، بیان ذلک این است، گرچه قرآن کریم اصل کلی را به این صورت بیان کرد که * «ما بكم

من نعمة فمن الله ﴿٨﴾ در سوره نحل فرمود: هر نعمتی که دارید از آن خداست اینطور نیست که شما با استحقاق چیزی را کسب کرده باشید .

هر توفیق الهی، محفوف به دو نعمت از نعم الهی

بعضی از نعمتها اختیاری باشد بعضی از نعمتها کسبی و موهبت بلکه ﴿وما بکم من نعمة فمن الله﴾ (۹) روی این اصل کلی قران که تمام نعم از ناحیه خدای سبحان است پس هر توفیقی که نصیب انسان شده است و با آن توفیق کار خیری که و با آن کار خیر پاداشی دریافت کرده بنام نعمت جدید هر توفیقی محفوف بنعمتین است هم نعمت قبلی هم نعمت بعدی، چرا ؟ چون اگر توفیقی نصیب انسان شد که کار خیری را انجام بدهد خود این توفیق نعمت است، خود این تشخیص، نعمت است اگر این توفیق نعمت است آنگاه می گوئیم هذه نعمة و کل نعمة فمن الله پس فهذه النعمة من الله. اگر نعمت الهی نصیب زید نمی شد زید توفیق انجام عبادت پیدا نمی کرد . پس توفیق زید مسبوق به نعمت الهی است که با عنایت الهی و توجه الهی زید موفق می شود که عبادت کند اگر عبادت کرد و در کنار این عبادت بهشت و امثال بهشت دریافت کرد این نعمت جدید هم ﴿هذه نعمة و ما بکم من نعمة فمن الله﴾ ﴿١٠﴾ پس این نعمت هم من الله است . قهرا توفیق زید برای انجام عبادت محفوف به دو نعمت است بایک نعمت زید توفیق عبادت پیدا کرد با یک نعمت دیگر زیدی که عبادت کرد به بهشت رسیده است اما در این وسط برای زید چه می ماند . خدا می داند. که انسان اگر تحلیل کند می بیند هیچ استحقاقی در برابر نعم الهی ندارد.

توبه بنده محفوف به دو توبه از خدای سبحان

این اصل کلی را قرآن کریم در موارد خاصه تنزل میدهد به صورتهای جزئی بیان می کند یکی از آن موارد مسئله توبه است که توبه هر کسی محفوف به دو نعمت از نعم الهی است . بیان ذلک این است

که عصا اگر تبهکاری می کردند توفیق الهی اگر نصیب یک عاصی شد او به نعمت توبه موفق می شود. اگر توبه کرد خدای سبحان توبه اش را می پذیرد . پس یک بار باید نعمت خدا شامل زید عاصی بشود که او توفیق توبه پیدا کند وقتی موفق به توبه شد و توبه کرد بار دیگر نعمتی دیگر نصیب او می شود و آن قبول توبه است پس هر توبه ای محفوف به دو نعمت است هر توفیقی محفوف به دو نعمت است، سراسر می شود * «و ما بکم من نعمه فمّن الله» ﴿۱۱﴾ این انسان است که بین نعم محفوف است و چون خود را می بیند نمیتواند بفهمد که این نعم به هم متصل است . این نعم یک واحد گسترده است . بین این نعمتها هیچ چیزی فاصله نیست مگر خود انسان اگر انسان خود را نبیند آنگاه مشاهده می کند سراسر عالم نعمت به هم متصل است. * «و ما بکم من نعمه فمّن الله» ﴿۱۲﴾. اینکه از امام باقر (سلام الله علیه) رسیده است، و از دیگر ائمه (علیهم السلام) رسیده است مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) این را در کتاب قیم توحید خودشان نقل کرده اند که ائمه فرمودند: «لیس بینہ و بین خلقہ حجاب غیر خلقہ» بین خدا و خلق حجابی غیر از خود خلق نیست. اینطور نیست که بین عبد و مولا یک حجابی باشد، هیچ حجابی بین عبد و مولا نیست مگر خود عبد، اگر این عبد خود را نبیند آنگاه * «اینما تولوا فثم وجه الله» ﴿۱۳﴾ خواهد بود «لیس بینہ و بین خلقہ حجاب غیر خلقہ احتجب بغیر حجاب محجوب و استتر بغیر ستر مستور» ﴿۱۴﴾ این تحلیل عقلی است که قرآن به ما آموخته که هر نعمتی اگر نصیب انسان بشود هر توفیقی نصیب انسان بشود محفوف به دو نعمت است، یک نعمت اولی که این توفیق را به انسان داد، یک نعمت بعدی که به این توفیق پاداش می دهد. این در جریان توبه به خوبی مشهود است که خدای سبحان برای خود در قرآن کریم دو تا توبه قرار داد. یکی توبه قبل از توبه عبد عاصی که خدا بر عبد توبه میکند «تاب علیه»؛ یعنی «انعطف علیه و رجع لطفه الی العبد» وقتی عبد عاصی توبه کرد آنگاه خدا تواب است یعنی

«يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» ﴿١٥﴾ این تواب بودن خدای سبحان بعد از توبهٔ عبد، یعنی قبول توبه. خدا تَوَّاب است یعنی «يَقْبَلُ التَّوْبَةَ» ﴿١٦﴾ آن تواب اولی یعنی «يُعْطِي تَوْفِيقَ التَّوْبَةِ» آن توبه هم توبه حقیقی است یعنی رجوع، این توبه دیگر هم توبه حقیقی است یعنی رجوع. لطف خدا به بنده میرسد دست بنده را می‌گیرد به راه می‌آورد وقتی بنده به راه افتاد دوباره لطف خدا دست بنده را می‌گرد این بنده راهی را به مقصد می‌رساند.

این است که در سوره بقره جریان آدم (سلام الله علیه) را که تشریح می‌کند می‌فرماید: «فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» ﴿١٧﴾ این توبه، توبه اول است. یعنی «رَجَعَ» خدای سبحان بالطفش بر بنده. اگر چنانچه این توبه، توبه اول است با این توبه انسان که بعنوان عبد است به مولایش بر می‌گردد آنگاه توبه دیگری نصیب او می‌شود که مجموع این دو توبه را در سوره توبه آیه ۱۱۸ بیان فرمود. پس نمونهٔ توبه اول در سورهٔ بقره در جریان حضرت آدم (سلام الله علیه) که «فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» ﴿١٨﴾ این توبه، توبه ابتدایی است که توبه مولا است بر عبد. تاب یعنی رجوع. وقتی لطف الهی به عبد رسید، عبد را به راه می‌آورد. عبدی که براه افتاد راهی شد، توبه الهی نصیبش می‌شود، او را می‌پذیرد و طی راهش را قبول میکند و او را به مقصد می‌رساند. در سوره توبه آیه ۱۱۷ این است: «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ» ﴿١٩﴾ «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ» این تاب همان رجوع اولی است یعنی «رَجَعَ وَانْعَظَفَ لُطْفُهُ تَعَالَى عَلَى الْعَبْدِ» این هم معمولاً با «إِلَى» نیست و با «عَلَى» است که استعلا می‌رساند، توبه عبد، «إِلَى الْمَوْلَى» است و توبه مولی، «عَلَى الْعَبْدِ» است. چون این لطف است که از بالا افاضه می‌شود. آنگاه در همین آیه ۱۱۸ این چنین می‌فرماید: «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنْ

الله الا اليه ثم تاب عليهم ليتوبوا إن الله هو التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٢٠﴾ این سه توبه در این جمله اخیر آمده است . فرمود ﴿ثم تاب عليهم﴾ ﴿٢١﴾ یعنی «تاب المولى على العبد» که «انعطف عليه»، «فاز عليه» که با «على» استعمال شده است تاب عليهم . یعنی «تاب الله عليهم» چرا تاب الله عليهم؟ «ليتوبوا الى الله» که گرچه اینجا «الى» ذکر نشده و اما در تقدیر است «ليتوبوا یعنی الى الله» پس با انعطاف لطف الهی عبد به حال می آید و بر می گردد. «تاب عليهم» چرا ؟ «ليتوبوا اليه» خب اگر اینها رفتند ؟ مگر راه باز است ؟ مگر کسی برود خدا می پذیرد ؟ می فرماید: آری ﴿ان الله هو التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ ﴿٢٢﴾ چون او «تواب» است ﴿يقبل التوبة﴾ پس اینها رفتند چون فیض حق شامل اینها شد پس اینها براه افتادن . پس فیض حق شامل انسان می شود، انسان براه می افتد وقتی براه افتاد خدا در بهشت را باز می کند. پس توبه اول توبه خداست که «على العبد» است. توبه سوم هم توبه خدا است که توبه «من العبد» است در حقیقت توبه الله است ﴿عن عباده﴾ ﴿٢٣﴾ در اینجا «من عباده» استعمال نشده عن بکار برده شده فرمود: ﴿يقبل التوبة من عباده﴾ بلکه فرمود: ﴿يقبل التوبة عن عباده﴾ ﴿٢٤﴾ یعنی نه تنها از گناهان می گذرد بلکه خود این توبه هم اگر یک قدری ناصافی داشت از این هم می گذرد . یک همچنین خدایی است که ﴿يقبل التوبة عن عباده﴾ ﴿٢٥﴾ نه تنها «من عباده» که انسان یک چیز خالصی را بدهد و او قبول کند . نه، اگر هم یک کسی در همین توبه هم ناخالصی داشت باز هم این را قبول میکند . ﴿يقبل التوبة عن عباده﴾ ﴿٢٦﴾ یعنی «متجاوزا عن عباده» چرا ؟ ﴿ان الله هو التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ ﴿٢٧﴾ توبه اش همچنین توبه خالص باشد که اگر هر کسی توبه کرد و پشیمان شد و همه شرایط توبه را داشت، خدا قبول کند، این چنین نیست . «تواب محض» نیست که رحیم نباشد نه تواب رحیم است که اگر در توبه عبد هم یک ناصافی بود باز هم او را می پذیرد بنابراین این یک جمله که ذکر شده است و کلمه «توبه» سه بار در این جمله ذکر

شد، یکی را جمع به توبه خدا است بر عبد، که توبه اولی است، دوم توبه عبد است «الی المولی» که توبه وسطی است و سوم توبه عالی است که توبه خداست من العبد و عن العبد که توبه اخیر است این بعنوان یک نمونه ذکر شده است. اصل کلی همان است که در سوره نحل بیان شد که ﴿ما بکم من نعمه فمن الله﴾ (۲۸) بنا براین اگر کسی توفیق درس خواندن نصیبش شد این توفیق هم محفوف است به «نعمتین». هم فیض إله نصیبش شد که او به حوزه آمد و هم توفیقی که پیدا کرد و درسی خواند، خدا درس او را هم می پذیرد و با اولیا، محشور می کند. اگر نعمتی نصیب انسان بشود بنام توفیق، این محفوف به «نعمتین» است «و المقام من هذا القبیل».

یعنی اگر کسی توفیق عبادت دارد این توفیق عبادت این چنین نیست که مستقیماً از خود شروع شده باشد و دارد مولایش را عبادت می کند بلکه خود این عبادت هم نقطه آغازینش توفیقی است که از آن معبود آمده اگر از آن معبود نمی آمد توفیق عبادت نصیب عبد نمی شد.

ز. ادب عبادی مانع تقدیم نام خود بر نام معبود

اول از طرف معبود توفیق عبادت به عبد رسیده است آنگاه عبد دارد عبادت میکند و عبد عابد را خدای سبحان می پذیرد، روی این تحلیل پس «ایاک» باید مقدم بر «نعبد» باشد، گذشته از آن وجوه یاد شده. معنی ندارد که این توفیق عبادت از خدا باشد آنگاه ما در هنگام عرض عبادت و عرض ادب عبادی اسم خودمان را اول ذکر بکنیم چه وجهی دارد؟ که بگوییم اعبدک وجهی ندارد که

آن یکی جودش گدا آرد پدید و آن دگر بخشد گدایان را مزید ﴿۲۹﴾

بایک فیض خدای سبحان انسان را گدا می کند با فیضی دیگر این گدا رامستغنی می کند، انسان اگر بفهمد گداست و فقیر الی الله است، نعمت است و اگر نفهمد، در زحمت است با یک فیض خدای

سبحان انسان را تشنه میکند با فیضی دیگر انسان تشنه را به چشمه کوثر می‌رساند آنگاه برای انسان چه می‌ماند جز عطش انسان وقتی بررسی کند می‌بیند در قیامت طلبکار نیست.

نعم خدای سبحان ابتدائی است

این که در ادعیه آمده در روایات آمده که همه نعمتهای خدای سبحان بدوی است «مَنْتَکَ إِبْتِدَاءً» ﴿۳۰﴾ در این ادعیه می‌خوانیم که منتهای تو و نعمتهای تو بدوی است این طور نیست که ما یک کاری کردیم به ما پاداش دادید «مَنْتَکَ إِبْتِدَاءً» ﴿۳۱﴾ همه این نعمتها و منتهای تو ابتدایی است این چنین نیست که از مایک کاری ساخته باشد ما کاری کرده باشیم و از تو پاداش طلب داشته باشیم همه نعمتهای تو بدوی است چه آنچه را به نام بهشت می‌دهی، ابتدایی است و چه آنچه را در دنیا بنام توفیق داده‌ای ابتدایی است «مَنْتَکَ إِبْتِدَاءً» ﴿۳۲﴾

بررسی دعای اعتراف به تقصیر در ادای شکر ﴿دعای سی و هفت صحیفه سجادیه﴾

و دعا را باید از داعی حقیقی که امام سجاد ﴿سلام الله علیه﴾ است فرا بگیرد در این صحیفه قیمه، صحیفه سجادیه دعایی است به نام دعای «اعتراف بالتقصیر عن تأدیة الشکر» که ظاهراً دعای ۳۷ از ادعیه این کتاب مبارک است در آنجا حضرت می‌فرماید به اینکه ما هرچه بکوشیم تو را شکر بکنیم توان آن را نداریم. صدر دعا این است که «اللهم إن أحداً لا يبلغ من شکرک غايةً إلّا حصل علیه من احسانک ما یلزمه شُکراً» ﴿۳۳﴾ این بحثش که دیروز هم گذشت که هیچ کسی شکر نمی‌کند مگر اینکه بعد از شکر تازه بدهکار است که تو را شکر می‌کنم که توفیق این عرض ادب را به ما دادی که یک قدم به تو نزدیک شدیم. هیچ کسی خدا را عبادت نمی‌کند مگر اینکه بعد از عبادت تازه اول بدهکاری اوست، هیچ کسی برای خدا روزه نمی‌گیرد مگر اینکه بعد از روزه گرفتن تازه اول بدهکاری اوست که تو را شکر میکنم که این توفیق را به ما اعطاء کردی «اللهم ان احدا لا يبلغ من شکرک

غايةً الاحصل عليه من احسانك ما يلزمه شكراً، و لا يبلغ مبلغاً من طاعتك و إن اجتهد الا كان مقصراً
دون استحقاقك بفضلک» ﴿۳۴﴾؛ آنگاه می‌رسیم به این قسمتش، فرمود «و تثیب علی قلیل ما تطاع
فيه» ﴿۳۵﴾؛ تو ثواب میدهی در برابر اطاعتهای کم مخلوق «حتی کأنّ شکر عبادک الذی اوجبت
عليه ثوابهم و أعظمت عنه جزائهم أمرّ ملکوا استطاعة الامتناع منه دونک» ﴿۳۶﴾؛ طوری اینها پاداش
میدهی، مثل اینکه اینها طلبکاراند، مثل اینکه اینها مالک چیزی‌اند، مثل اینکه اینها واقعا کاری
کرده‌اند و استحقاق دارند. «فکافیتهم» گویا اینها استحقاق داشتند تو جزای اینها را، مکافات اینها را
دادی. مکافات را از این جهت بر جزاء اطلاق می‌کنند که این جزا وفاق با عمل است، موافق با عمل
است * «جزاء وفاقاً» ﴿۳۷﴾ چون جزا موافق عمل است پس کفو عمل است، وقتی کفو عمل شد
می‌شود مکافات «مکافئه» یعنی مماثله. «او لم یکن سببه بیدک» ﴿۳۸﴾ طوری که اینها را جزا
میدهی مثل این که زمام کار به دست تو نبود اینها از خود نعمتی داشته‌اند، خدایا این چنین نیست
که دیگران سمت و زمام چیزی به دست آنها باشد «بل ملکت یا الهی أمرهم قبل این یملکوا عبادتک»
قبل از اینکه اینها توفیق عبادت را پیدا کنند زمام کار اینها به دست توست، این طور نیست که اینها
یک موجود مستقلی‌اند و دارند تو راعبادت میکنند. قبل از اینکه اینها در حضور تو بایستند، بگویند
* «یاک نعبد» * تو مالک اینها هستی، مالک همه شؤون اینها هم خواهی بود، «بل ملکت یا الهی امرهم
قبل ان یملکوا عبادتک» ﴿۳۹﴾ قبل از اینکه بگویند نعبد تویی. چون، قبل از اینکه بگویند نعبد تویی
خُب باید بگویند * «یاک نعبد» *. «واعدت ثوابهم قبل ان یفیضوا فی طاعتک» ﴿۴۰﴾ قبل از اینکه
اینها کار انجام بدهند ثوابشان را آماده کردی برای اینکه اینها را به آن ثواب برسانی یک بهانه‌ای را به
دست اینها دادی به نام عبادت، خوب داشته باشند و استحقاقی داشته باشند «و اعدت ثوابهم قبل
ان یفیضوا فی طاعتک» ﴿۴۱﴾ چرا این کارها را کردی؟

احسان از سنت‌های الهی

«و ذلک ان سنتک الافضال وعادتک الاحسان» ﴿۴۲﴾ سنت تو تفضل است این طور نیست که دیگری کاری انجام بدهد تو جزا بدهی و آنچه که تو مکرر در مکرر تو انجام میدهی این احسان است عادت یعنی چیزی که انسان «یعود الیه مره بعد آخری» وقتی چیزی که «یعود الیه مره بعد آخری» از آن به عنوان عادت یاد میکند که تعبیر دیگری است از سنت . عرض کرد سنت تو احسان است، احسان یعنی چه؟ * «هل جزاء الاحسان الا الاحسان» ﴿۴۳﴾ یعنی اینکه اگر کسی نسبت به شما محبت کرد، شما هم نسبت به او محبت بکنید، اینکه احسان نیست این عدل است، اگر کسی نسبت به ما محبت کرد ما معادل آن نسبت به او محبت بکنیم این احسان است؟ یا این عدل است؟، جزای احسان این است که اگر به اندازه ای که به ما محبت کرد محبت کنیم این را نادیده بگیریم بدو به سراغش برویم که ما احسانی داشته باشیم نه اینکه هرکاری او کرد ما معادلش را انجام بدهیم او بالاخره برنده است او احسان کرد، ما عدل. جزای عدل، عدل است اما جزای احسان که عدل نیست، جزای احسان احسان است . احسان جز از آن خدای سبحان نخواهد بود برای اینکه منتهای او بدوی است «سنتک الافضال و عادتک الاحسان و سیلک العفو فکل البریه معترفه بأنک غیر ظالم» ﴿۴۴﴾ تا پایان این دعای شریفه ملاحظه فرمودید که

سؤال...

عدم سازگاری گناه و فطرت

جواب: خدای سبحان به همه این توفیق را داد یک عده ای این توفیق را رعایت نمی کنند * «نبذوه وراء ظهورهم» ﴿۴۵﴾ دیگر به آن پاداش عظیم نمی رسند و گر نه اگر کسی به این نعمت الهی که عدل است از درون و وحی است از بیرون رعایت بکند و بدنبال بیگانه نرود اطاعت مایه ای نمی خواهد،

بهشت رفتن زحمت ندارد در همین دعای شریف ملاحظه می‌فرمایید: حضرت فرمود به اینکه اینها باید با یک عواملی به بهشت بروند، فرمود اگر مانعی نباشد اینها بهشتی‌اند تعبیر حضرت این است «فلولا ان الشيطان يخذعهم عن طاعتك ما عصاك عاص» ﴿٤٦﴾ اطاعت فطری است، انسان طبعاً و فطرتاً گناه نمی‌خواهد مگر عادتش بدهند گناه با فطرت انسانی سازگار نیست اگر عوامل بیرونی آدم را فریب ندهند انسان طبعاً فطرتاً بهشتی است این چنین نیست که انسان را مضطر بکند اگر در یک موردی عوامل اضطراری پیش آمد که انسان را مضطر کرد در آنجا آمدن اضطرار همان و رفتن تکلیف همان «يُرفعَ مضطر» وقتی اضطرار بیاید تکلیف هم می‌رود بعدی هم نمی‌آورد، اگر اضطرار نیاورد تکلیف هست انسان می‌تواند یک مقدار مقاومت کند تا پیش برود

تعبیر به اجر و ثواب برای تشویق

این هم یک نعمتی است به عنوان وعده خدای سبحان به عنوان تفضل وعده داد فرمود: هر کاری که شما کردید، ما هدر نخواهیم داد تعبیر به «اجر» هم کرده است، تعبیر به «ثواب» و «بیع» هم کرده است. که در بحثهای قبل که گذشت اینها به عنوان تشویق یاد شده است اگر فرمود اجرتان بر خداست مگر انسان برای خدا کار می‌کند؟ یا فرمود بیعت کنید جان و مالتان را بفروشید خدا مشتری است ﴿ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم﴾ ﴿٤٧﴾ مگر انسان مالک جان و مال خود است که بیعت کند و بیع کند و بخدا بفروشد؟ اگر مالک نیست پس می‌شود «بیع فضولی»؛ بیع ما لیس فی ملکه. بنابراین اگر یک کسی در عالم خودش را با بیع می‌داند و خدا را مشتری میداند، این بداند که بیع فضولی کرده است. مال او را دارد به او می‌فروشد.

ره‌آورد تحیت و درود به ارواح طیّبه اولیاء

یک وقت از سیدنا الاستاد مرحوم علامه سؤال کردند: این تحیت هایی که ما به ارواح طیبه اولیاء می فرستیم به روان مطهر رسول خدا ﴿علیه الآف التحیه و الثناء﴾ می فرستیم آیا این تحیتها چیزی عاید آنها می شود یا نه؟ فرمود: می شود ولی نه از طرف ما، اگر انسانی درودی و تحیتی نسبت به حضرت اهدا کند مثل آن است که یک باغبانی که باغ مال مالک و زمین مال مالک و همه تلاشها و کوششها مال مالک یک باغبانی، در روز عید از باغ مالک یک دسته گلی را تنظیم بکند و بپیچد به حضور مالک ببرد، آیا اینجا باغبان از مال خود چیزی به مالک داد یا از باغ مالک چیزی را برای مالک هدیه برد؟ خود باغبان در روز عید متقرب شد به مالک، نه اینکه چیزی را به مالک داد. این طور نیست که انسان از خود یک دسته گلی را به مالک بدهد چون چیزی را ندارد. این ادب ما، این تأدب ما این انجام وظیفه ما را کی به ما آموخت؟ حضرت. پس چیزی از خود نداریم که به حضرت تقدیم بکنیم. فرض ندارد ما این را از باغ او چیده ایم. فرمود «بادروا الی ریاض الجنه» ﴿۴۸﴾: فرمود بروید در باغهای بهشت. عرض کردند: «فما ریاض الجنه» فرمود: «حلق الذکر» آنجا که نام خداست. مجلسی که نام خدا است، بوستان بهشت است بروید آنجا، خب حالا اگر کسی آمد در باغ دین و دسته گلی را چید و به حضور حضرت تقدیم کرد. یعنی از خود چیزی را به حضرت داد یا از باغ حضرت چیزی را به حضرت تقدیم کرد و خود با این اهدا متقرب شد.

بنابر این فطرت این چنین نیست که گناه بخواهد. اگر علل و عوامل بیرونی مزاحم انسان نباشد، انسان فطرتاً موحد است.

والحمد لله رب العالمین

پاورقی ها:

﴿*﴾ چهار مورد از اسرار تقدیم «ایاک» بر «نعبد» در جلسات شانزدهم و هفدهم ذکر شده است.

(۱) سوره ٓ فاتحه ٓ الكتاب، آیه ٓ ١.

(۲) سوره ٓ فاتحه ٓ الكتاب، آیه ٓ ١.

(۳) سوره ٓ یونس، آیه ٓ ٨٢.

(۴) سوره ٓ یونس، آیه ٓ ٨٢.

(۵) سوره ٓ یونس، آیه ٓ ٨٢.

(۶) سوره ٓ فاتحه ٓ الكتاب، آیه ٓ ٥.

(۷) سوره ٓ فاتحه ٓ الكتاب، آیه ٓ ٥.

(۸) سوره ٓ نحل، آیه ٓ ٥٣.

(۹) سوره ٓ نحل، آیه ٓ ٥٣.

(۱۰) سوره ٓ نحل، آیه ٓ ٥٣.

(۱۱) سوره ٓ نحل، آیه ٓ ٥٣.

(۱۲) سوره ٓ نحل، آیه ٓ ٥٣.

(۱۳) سوره ٓ بقره آیه ٓ ١١٥

(۱۴) توحید شیخ صدوق، ص ١٧٨

(۱۵) سوره ٓ توبه، آیه ٓ ١٠٤

(۱۶) سوره ٓ توبه، آیه ٓ ١٠٤

(۱۷) سوره ٓ بقره، آیه ٓ ٣٧

(۱۸) سوره ٓ بقره، آیه ٓ ٣٧

(۱۹) سوره ٔ توبه، آیه ٔ ۱۱۷

(۲۰) سوره ٔ توبه، آیه ٔ ۱۱۸

(۲۱) سوره ٔ توبه، آیه ٔ ۱۱۸

(۲۲) سوره ٔ توبه، آیه ٔ ۱۱۸

(۲۳) سوره ٔ توبه، آیه ٔ ۱۰۴

(۲۴) سوره ٔ توبه، آیه ٔ ۱۰۴

(۲۵) سوره ٔ توبه، آیه ٔ ۱۰۴

(۲۶) سوره ٔ توبه، آیه ٔ ۱۰۴

(۲۷) سوره ٔ توبه، آیه ٔ ۱۱۸

(۲۸) سوره ٔ نحل، آیه ٔ ۵۳

﴿۲۹﴾ مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۰۸، بیت ۲۷۴۹

(۳۰) صحیفه سجادیّه، دعای ۴۵

(۳۱) صحیفه سجادیّه، دعای ۴۵

(۳۲) صحیفه سجادیّه، دعای ۴۵

(۳۳) صحیفه سجادیّه، دعای ۳۷

(۳۴) صحیفه سجادیّه، دعای ۳۷

(۳۵) صحیفه سجادیّه، دعای ۳۷

(۳۶) صحیفه سجادیّه، دعای ۳۷

(۳۷) سوره ٔ نبأ، آیه ٔ ۲۶

(۳۸) صحیفهٔ سجادیه، دعای ۳۷

(۳۹) صحیفهٔ سجادیه، دعای ۳۷

(۴۰) صحیفهٔ سجادیه، دعای ۳۷

صحیفهٔ سجادیه، دعای ۳۷

(۴۱) صحیفهٔ سجادیه، دعای ۳۷

(۴۲) صحیفهٔ سجادیه، دعای ۳۷

(۴۳) سورهٔ الرحمن، آیه ۶۰

(۴۴) صحیفهٔ سجادیه، دعای ۳۷

(۴۵) سورهٔ آل عمران، آیه ۱۸۷

(۴۶) صحیفهٔ سجادیه، دعای ۳۷

(۴۷) سورهٔ توبه، آیه ۱۱۱

(۴۸) بحار، ج ۱، ص ۲۰۲

RSS ||